

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سخنرانی : امیلکار کابرال
فرستنده : یوسف فرهادی
۲۰ می ۲۰۲۵

آزادی ملی و فرهنگ بخش اول



امیلکار کابرال یکی از چهره های نامدار مبارزات ضد استعماری می باشد. وی در قلب مردمان کشور کوچک گینه بسپانو رهبر ی خواهد ماند که به آنها یاری رسانید تا شکوه از دست رفته خود را باز یابند. کابرال به عنوان یکی از برجسته ترین تیوری پردازان سیاسی جهان شناخته شده است هنگامی که مزدوران پرتگالی در ۲۰ جنوری ۱۹۷۳ وی را به قتل رسانیدند او دبیر کل حزب افریقائی استقلال گینه و جزایر دماغه سبز بود .

هنگامی که «گوبلز» مغز متفکر دستگاه تبلیغاتی نازیها شنید که فرهنگ مورد بحث قرار گرفته، اسلحه کمری اش را بیرون کشید .

این مطلب نشان می دهد که نازیها – که تراژیکترین تجلی امپریالیسم و سلطه طلبی آن بوده و می باشند – حتی اگر همگی چون هیتلر فاسد و منحط بوده باشند، درباره ارزش فرهنگ به عنوان یک عامل مقاومت در برابر تسلط خارجی، ایده روشنی داشتند.

تاریخ به ما می آموزد که در شرایط معینی، برای بیگانه بسیار ساده خواهد بود که سلطه خورا بر یک خلق تحمیل نماید.

لیکن این سلطه صرف نظر از جنبه های مادی آن تنها با سرکوب سازمان یافته و مداوم زندگی فرهنگی خلق می تواند حفظ شود.

تحلیل سلطه بیگانه به طور قطع با انهدام فزینگی بخشی از جمعیت می تواند تأمین شود. در حقیقت تسلط بر یک خلق به زور اسلحه، قبل از هر چیز به معنای نابودی یا لاقول خنثی کردن و قطع کردن و فلج کردن زندگی فرهنگی آن خلق است.

زیرا با یک زندگی فرهنگی بومی مستحکم، سلطه خارجی نمی تواند به تداومش اطمینان داشته باشد. در هر لحظه بسته به عوامل داخلی و خارجی تعیین کننده تحول جامعه، مقاومت فرهنگی فنا ناپذیر ممکن است اشکال نوینی به خود گیرد (سیاسی، اقتصادی، مسلحانه) تا بتواند به طور کامل با سلطه بیگانه به جدال برخیزد.

برای سلطه بیگانه، خواه امپریالیست باشد یا نه، انتخاب یکی از دو مورد زیر قابل تصور خواهد بود. یا این که عملاً تمام اهالی کشور تحت سلطه را نابود کند، تا از طریق امکانات مقاومت فرهنگی نیز از میان ببرد. و یا این که موفق شود بدون لطمه زدن به فرهنگ خلق تحت سلطه، تسلط خود را تحمیل نماید، یعنی بتواند تسلط اقتصادی و سیاسی بر این خلق را با شخصیت فرهنگی شان هماهنگ سازد.

فرض اول مستلزم قتل عام جمعیت بومی است و خلأیی ایجاد می کند که سلطه خارجی را از هدف و محتوایش، که همانا خلق تحت سلطه است، تهی می سازد.

فرض دوم تا کنون توسط تاریخ تأیید نشده است.

تجربه وسیع بشریت به ما اجازه می دهد که قاطعانه اظهار داریم این فرضیه فاقد هر گونه اعتبار عملی است: غیر ممکن است که سلطه اقتصادی و سیاسی بر یک خلق را با هر درجه از پیشرفت اجتماعی که باشد، بتوان با شخصیت فرهنگی آن خلق هماهنگ ساخت.

حاکمیت استعماری امپریالیستی، برای گریز از این انتخاب دوگانه – که می توان آن را دوراهی بغرنج مقاومت فرهنگی نامید – تلاش کرده است تیوریهای تدوین کند که در حقیقت چیزی جز تیوری ناهنجار نژادپرستی نیست، و عملاً عبارت است از تحمیل یک حکومت نظامی مداوم بر اهالی بومی، بر پایه دیکتاتوری (یا دموکراسی) نژاد پرستانه.

چنین است مثلاً تیوری با اصطلاح جذب تدریجی اهالی بومی، که تنها تلاش کم و بیش خوشونت آمیزی است برای انکار فرهنگ خلق مورد بحث.

شکست محض این «تیوری» که در عمل توسط قدرت های استعماری مختلف، از جمله پرتغال تجربه شده است، دلیل آشکاری بر بی اعتباری آن می باشد.

این «تیوری» در پرتغال به منتهای درجه پوچی می رسد تا آنجا که سالازار اظهار می دارد: افریقا اصلاً وجود ندارد. همچنین است در مورد به اصطلاح تیوری آپارتاید، که بر اساس تسلط و سیاسی یک اقلیت نژاد پرست بر خلق افریقای جنوبی تدوین و به کار گرفته شده و مستلزم انواع جنایت های تجاوزکارانه به ضد انسانیست است.

ادامه دارد...